

واکاوی حکم الزام به جداسازی دوقلوهای به هم چسبیده

به منظور اعمال مجازات^۱

مهديه غني زاده *

علی تولایی **

محمد رضا کیخا ***

چکیده

با توجه به شرایط خاص دوقلوهای به هم چسبیده در بسیاری موارد اعمال مجازات بر هر یک از آنان تأثر دیگری را به دنبال خواهد داشت. این امر در فرض بی گناهی یکی از قل‌ها یا اختلاف جرم آنان، اضرار بی‌گناه را به دنبال خواهد داشت. لذا یکی از اساسی‌ترین شروط در مشروعیت مجازات این قسم از افراد، ممانعت از تأثیر عقوبت بر قل غیر مستحق می باشد. در این راستا جداسازی یکی از راهکارها در جهت فراهم آوردن امکان مجازات نسبت به آنان به شمار می رود. مسأله ای که بررسی آن در این باب بسیار ضروری است، مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام به جداسازی در فرض عدم رضایت قل غیرمستحق می باشد. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی- تحلیلی به بررسی این موضوع می پردازد، یافته های پژوهش حاکی از آن است که اولاً الزام جداسازی به منظور اقامه حد در فرض عدم توبه یا تکرار جرم از سوی قل مجرم، مشروعیت می یابد. ثانیاً در حقوق فردی، مشروعیت الزام به جداسازی منوط بر عدم ضرر معتنابه نسبت به قل غیر مستحق است. ثالثاً در حقوق عامه، بنابر تقدم مصلحت عامه بر مصلحت فردی، الزام بر جداسازی مشروع می باشد. رابعاً در برخی موارد در ارتباط با دوقلوی به هم چسبیده، مرگ در حین جراحی جایگزین مجازات سالب حیات می گردد.

کلید واژه‌ها: دوقلوهای به هم چسبیده، جداسازی، مجازات، مشروعیت.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۹

* دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

** دانشجویار پردیس علوم انسانی و اجتماعی، دانشکده الهیات، دانشگاه یزد، یزد، ایران (نویسنده مسؤل)

(tavallaei@yazd.ac.ir)

*** دانشجویار دانشکده الهیات، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

مقدمه

یکی از بارزترین اقسام مکلفین غیرعادی، دوقلوهای به هم چسبیده می باشند. در این قسم از مکلفین، شرایط خاص جسمانی، از جوانب مختلف، احکام مربوط به آنان را تحت الشعاع قرار داده و در بسیاری موارد احکام و تکالیف افراد عادی در ارتباط با آنان قابل اعمال نمی‌باشد. از جمله این موارد، احکام جزائی این دسته از اشخاص است که اغلب، متمایز از اشخاص عادی می‌باشد. یکی از چالش برانگیزترین مباحث در ارتباط با احکام جزائی این قسم از مکلفین، مسأله اعمال مجازات بر آنان است؛ با توجه به تأثیر و تأثر هر یک از قل‌ها از مجازات دیگری، مهمترین مسأله در بحث اعمال مجازات، ممانعت از اضرار بی‌گناه می‌باشد. از جمله تدابیر در جهت ممانعت از تأثیر عقوبت هر یک بر دیگری، جداسازی آنان از یکدیگر است. آنچه در این مسأله، بسیار قابل تأمل است، مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام به فصل و جداسازی به منظور اعمال مجازات است. از جمله تحقیقات مرتبط با این بحث، پایان نامه ای است تحت عنوان مسؤولیت کیفری دوقلوهای به هم چسبیده در باب حدود در حقوق کیفری ایران، نوشته سید رضا احمدیان. نویسنده محترم ذیل فصل سوم این اثر، بحث اجبار به جداسازی را از منظر مکاتب حقوقی مورد بررسی قرار داده است. علیرغم اینکه در کشور ما به عنوان کشوری اسلامی، متون فقهی، خاستگاه قوانین موضوعه به شمار می رود، بحث حاضر از این منظر مسکوت مانده و تاکنون پژوهش جامعی در این زمینه بر مبنای متون فقهی صورت نپذیرفته است. از این حیث پژوهش حاضر بر آن است که بر مبنای فقه امامیه به بررسی جوانب مختلف این امر بپردازد.

۱- مفهوم شناسی دوقلوهای به هم چسبیده

دوقلوهای به هم چسبیده نمونه نادری از خلقت به شمار می روند که در اثر بارور شدن تخمکی واحد حاصل می گردند؛ سلول تخم تشکیل دهنده پس از گذشت دو هفته از لقاح، شروع به تقسیم به دو جنین مجزا می کند. این روند در دوقلوهای به هم چسبیده قبل از تکامل متوقف گردیده و سلول تخمی که هنوز به نحو کامل تقسیم نشده به رشد خود ادامه می دهد و در نتیجه دوقلوی به هم چسبیده حاصل می آید. نشأت از یک سلول تخم در این قسم از دوقلوا، اختلاف جنسیت را منتفی می‌سازد. (Kaufman, ۲۰۰۴, Layde, Erickson, Falek, and McCarthy, ۱۹۸۰)

برای این قسم از دوقلوها اقسام گوناگونی ذکر گردیده که به طور خلاصه ذیل سه دسته قابل تقسیم می باشد:

- الف) دوقلوهایی که در آنان قسمت تحتانی واحد و قسمت فوقانی متعدد می باشد.^۱
- ب) دوقلوهایی که برعکس قسم اول، دارای قسمت تحتانی متعدد و قسمت فوقانی واحد می باشند.^۲
- ج) دوقلوهایی که همه اعضا را به نحو جفت دارا بوده به جز اینکه در برخی از نواحی، دو بدن به یکدیگر متصل گردیده است.^۳ (Guttmacher, Nichols, ۱۹۶۷)
- یکی از مهمترین عوامل در تعیین احکام این قسم از مکلفین، تعدد یا وحدت آنان از حیث شخصیت است؛ چراکه دوقلوهای به هم چسبیده گاه دو شخصیت مستقل به شمار می روند که صرفاً در برخی از نقاط بدنشان به یکدیگر متصل گردیده و گاه شخصیتی واحد می باشد که بخشی از بدن در او زائد است. از دیدگاه علم پزشکی، مهمترین ضابطه در تعیین تعدد یا وحدت شخصیت آنان، تعدد یا وحدت قوای حیاتی چون مغز و قلب است. (Guttmacher, ۱۹۶۷)

۲- موانع اعمال مجازات بر دوقلوهای به هم چسبیده

اتصال دو بدن به یکدیگر در دوقلوهای به هم چسبیده شرایط خاصی را بر آنان تحمیل می گرداند که در بسیاری مواقع، اعمال مجازات بر هر یک از آن دو تأثیر دیگری را به دنبال می آورد. ناگفته پیداست که در پژوهش حاضر، مراد از دوقلوی به هم چسبیده، دوقلویی است که دارای اراده متعدد بوده؛ لذا امکان اراده جرم برای هر یک مهیا می باشد و بحث الزام به فصل نیز در ارتباط با همین دوقلو یعنی دوقلوی متعدد مطرح می گردد؛ چراکه مطابق فرض، الزام به جداسازی به منظور عدم تأثیر عقوبت هر یک بر دیگری صورت می پذیرد. در این قسم از دوقلوها تأثیر هر یک از قل ها به سبب مجازات دیگری به حسب نوع مجازات متفاوت می گردد؛ گرچه در پاره‌ای از مجازات‌ها، چنین تأثیر و تأثری منتفی است^۴ اما در اغلب موارد، اثر مجازات از یکی به دیگری سرایت می کند؛ به عنوان نمونه در مجازات بدنی همچون جلد، با توجه به اتصال دو بدن به یکدیگر در فرض وجود عصب مشترک میان آنان، اعمال مجازات بر یکی ایلام دیگری و انتقال درد به او را

^۱ - TERATACATADIDYMUS

^۲ - TERATA ANADIDYMA

^۳ - TERATA ANACATADIDYMA

^۴ - نمونه این مجازات، مجازات های مالی است که بر فرض استقلال مالی برای هر یک از قل ها، اعمال مجازات و جریمه مالی یکی از آنان تأثیری بر دیگری نخواهد داشت.

در پی خواهد داشت، چنانچه شواهد، وقوع چنین امری را در ارتباط با اقسام مختلف دوقلوها تأیید می نماید. به عنوان نمونه در یکی از موارد که اتصال دوقلوها از ناحیه لگن بود، چنانچه محرکی در ناحیه پا بر یکی از آن دو وارد می آمد، دیگری نیز آن را درک می کرد. (Guttmacher, ۱۹۶۷)

در مجازات‌های سالب حیات، اعمال مجازات بر جانی، اتلاف دیگری را به دنبال خواهد داشت؛ چراکه مطابق شواهد در این قسم از دوقلوها پس از فوت یکی، دیگری مدت زمان زیادی زنده نخواهد ماند. به گونه ای که با بررسی زندگی نامه این قسم از دوقلوها در موارد متعدد، شاهد مرگ همزمان یا با فاصله کوتاه آنان از یکدیگر می باشیم. (Guttmacher, ۱۹۶۷)

این در حالی است که در برخی موارد، حتی جداسازی قل زنده پس از مرگ دیگری، بی اثر بوده و قل دیگر مدت زمان زیادی زنده نمانده است. (Guttmacher, ۱۹۶۷)

در برخی از اقسام مجازات از جمله مجازات‌های سالب آزادی، اگرچه اعمال مجازات بر یکی از قل‌ها، تأثیر جسمی و بدنی بر دیگری نخواهد داشت، اما در این موارد تأثیر از نوع روحی و معنوی خواهد بود؛ به نحوی که اعمال مجازات بر یکی از قل‌ها و حبس او خواه ناخواه حبس دیگری و تأثیر روحی او را در پی خواهد داشت.

با توجه به خصائص مذکور، اعمال مجازات بر دوقلوی به هم چسبیده، گاه شرایط متفاوت از افراد عادی را اقتضاء می نماید. این در حالی است که فرض ارتکاب جرم از سوی دوقلوهای به هم چسبیده نیز حالات متعددی را در بر می گیرد؛ در برخی موارد، دوقلوهای به هم چسبیده هر دو مرتکب جرمی یکسان گردیده‌اند که مجازاتی یکسان را بر آنان اقتضا می نماید و در پاره‌ای مواقع، علیرغم ارتکاب جرم از سوی هر دو، نوع جرم و به تبع آن نوع مجازات متفاوت می باشد. همچنین با توجه به وجود اراده مستقل برای هر یک، ممکن است ارتکاب جرم صرفاً از سوی یکی از آن دو صورت گیرد و دیگری صرفاً شاهد وقوع جرم به شمار آید. در فرض اول، محذوری برای اعمال مجازات بر آنان تصور نمی گردد؛ چراکه جرم و مجازات هر دو یکسان می باشد. اما در فرضی که جرم و مجازات هر یک متفاوت از دیگری است، لازم است مجازات به نحوی صورت گیرد که هیچ یک مازاد بر آنچه مستحق است را متحمل نگردد؛ زیرا مازاد عقوبت مستحق برای هر یک ضرری ناروا به شمار می رود که مطابق شرع محکوم می باشد.^۱ این محذور در حالتی که یکی از قل‌ها به-

^۱ - «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۶، ۱۴)

نحو کلی بی‌گناه به شمار آید، جلوه بیشتری می‌یابد؛ چراکه این عمل، تعدی به شخص بدون جواز شرعی به‌شمار می‌رود و مطابق اصل شخصی بودن مجازات محکوم می‌باشد.^۱

حال مطابق آنچه ذکر شد، در مواردی که مجازات یکی از قل‌ها، ضرر ناروایی را بر دیگری تحمیل گرداند، ضروری‌ترین شرط برای اعمال مجازات، ممانعت از تأثیر آن در شخص بی‌گناه است. این مانع به حسب نوع مجازات، مواردی چون تخدیر طبی، جداسازی یا تبدیل مجازات در برخی موارد را شامل می‌گردد. آنچه در پژوهش حاضر مورد بحث قرار می‌گیرد، مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام به جداسازی به منظور اعمال مجازات است. به عبارت دیگر در فرض عدم رضایت نسبت به جداسازی، آیا الزام آنان در راستای فراهم نمودن امکان مجازات، دارای توجیه شرعی می‌باشد یا خیر؟ شایان ذکر است که عدم رضایت در صورتی، مشروعیت الزام به جداسازی را تحت الشعاع قرار می‌دهد که از سوی قل غیر مستحق باشد. اما در فرضی که از سوی قل مجرم باشد، تأثیری در مشروعیت الزام به جداسازی ندارد؛ چراکه جداسازی، مقدمه‌ای است برای مجازاتی که او مستحق آن می‌باشد.

۳- امکان یا عدم امکان جداسازی دوقلوهای به هم چسبیده

قبل از پرداختن به بحث مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام به جداسازی، بحث از امکان یا عدم امکان جداسازی در ارتباط با اقسام مختلف دوقلوه‌ها ضروری است. امکان یا عدم امکان فصل و جداسازی دوقلوهای به هم چسبیده نسبت به تمامی اقسام یکسان نمی‌باشد؛ در برخی از اقسام جداسازی برای هیچ یک از دو قل خطر جانی به همراه نخواهد داشت و در فرض جداسازی برای هر دو قل، امکان زنده ماندن وجود خواهد داشت، مانند دو قلوهایی که اتصال آنان مربوط به غیر نواحی حساس بدن چون قلب یا مغز می‌باشد. در قسم دیگر دو قلوها جداسازی ناممکن و مرگ هر دو قل را به همراه خواهد داشت، مانند دو قلوهایی که در ناحیه قلب به یکدیگر متصل گردیده و شدت اتصال به نحوی است که قلب آنان تا حد زیادی در یکدیگر ادغام شده است. در قسم دیگر از دو قلوها علیرغم امکان جداسازی، در فرض جداسازی، شانس زنده ماندن صرفاً برای یکی از دو قل فراهم خواهد بود، همچون دوقلوهای متصل در ناحیه قلب که از دهلیز به یکدیگر متصل می‌باشند و با این وجود بطن در آن دو مجزاست. (Pepper, ۱۹۶۷)

^۱ - این اصل دارای ریشه قرآنی است و مطابق آن مجازات شخص، به سبب گناه دیگری فاقد مشروعیت می‌باشد؛ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام، ۱۶۴)

به طور قطع، الزام به جداسازی در جایی مطرح می‌گردد که اعمال مجازات منوط بر آن باشد؛ لذا در مواردی که راهکارهای دیگر برای ممانعت از تأثیر عقوبت و به تبع آن اعمال مجازات بر مجرم، وجود داشته باشد، مسأله الزام به جداسازی موضوعیت نمی‌یابد. به عنوان نمونه در ارتباط با مجازات قطع عضو، تخدیر طبی راهکاری در جهت ممانعت از تأثیر مجازات قل مجرم بر دیگری به شمار می‌رود که حتی در فرض انتقال اثر بی‌حسی به مجرم بر مبنای ضرورت، می‌توان آن را جایز شمرد. (غنی زاده و همکاران، ۱۳۹۷) به طور کلی، بحث الزام به جداسازی اغلب در مجازات‌های سالب حیات مطرح می‌گردد؛ چراکه ممانعت از اتلاف قل دیگر در اثر اعمال مجازات بر قل جانی، صرفاً به واسطه جداسازی آنان از یکدیگر ممکن می‌گردد.

۴- مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام به جداسازی

همانطور که ذکر گردید، الزام به فصل صرفاً در ارتباط با دوقلوی متعدد مطرح می‌گردد و مربوط به فرضی است که جرم آنان مختلف باشد یا حالتی که تنها یکی از آن دو مرتکب جرم گردیده باشد. در این موارد چنانچه هیچ یک از راهکارهای دیگر، در ممانعت از تأثیر مجازات سودمند واقع نگردد، بحث جداسازی و مشروعیت یا عدم مشروعیت الزام بر آن مطرح می‌گردد. مسأله مشروعیت و عدم مشروعیت الزام بر جداسازی بر مبنای امکان یا عدم امکان جداسازی، حکم متفاوتی می‌یابد که در این بخش به بررسی هر یک از آنان می‌پردازیم.

۴-۱- عدم امکان جداسازی

چنانچه در دوقلوی به هم چسبیده، عملیات جداسازی به نحو ایمن ممکن نبوده و جان هر دو در اثر آن به خطر افتاده و در نتیجه فوت آنان را به دنبال آورد، یقیناً چنین عملی نامشروع به شمار می‌رود؛ چراکه در فرض ارتکاب جرم از سوی هر دو و تفاوت جرم آنان، مرگ نسبت به یکی از آنان ضرری ناروا و غیر مستحق به شمار می‌رود که از دیدگاه شرع و مطابق قاعده لاضرر محکوم می‌باشد. مطابق این قاعده چنانچه در مرحله اجرای احکام، ضرری غیر مستحق بر شخص تحمیل گردد، لاضرر حاکم بر حکم اولیه گردیده و دایره آن را محدود می‌نماید (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱، ۱۵۰) در بحث حاضر نیز اگرچه اقتضای عدالت، لزوم اجرای مجازات بر مجرم می‌باشد، اما لازمه چنین امری، ایراد ضرری ناروا بر غیر مجرم است؛ لذا قاعده لاضرر بر حکم اولیه لزوم اعمال مجازات، حاکم گردیده و آن را منتفی می‌سازد. همچنین درجایی که صرفاً یکی از آن

دو مجرم بوده و دیگری کاملاً بی‌گناه باشد، چنین عملی در حقیقت قتل نفس بدون جواز شرعی محسوب می‌گردد که خداوند متعال در قرآن کریم، بندگان را نسبت به آن نهی نموده است؛^۱ لذا بحث الزام بر جداسازی در این حالت، موضوعیت نمی‌یابد.

۲-۴- امکان جداسازی و نجات هر دو قل

چنانچه بیان گردید، در برخی موارد در فرض جداسازی، امکان زنده ماندن برای هر دو قل وجود دارد. در این حالت حتی در صورتی که جداسازی کاملاً ایمن بوده و نقص یا اتلاف عضو را برای دوقلوها به دنبال نیآورد، دشواری و مشقتی را به همراه خواهد داشت که به نوعی نسبت به غیر مستحق، تحمل آن فاقد توجیه به شمار می‌رود؛ لذا مشروعیت الزام به جداسازی نیازمند بررسی دقیق می‌باشد. به طور کلی الزام به جداسازی یا به منظور اجرای حد می‌باشد و یا به سبب استیفای حق الناس که مطابق هر یک از این دو فرض، حکم مسأله متفاوت می‌گردد.

۱-۲-۴- الزام به جداسازی به منظور اجرای حد

چنانچه جرم، حق الله بوده و لزوم جداسازی به منظور اجرای حد باشد، از آنجا که مبنای حق الله بر تخفیف و مسامحه می‌باشد (عاملی، ۱۴۱۷، ۲، ۱۳۳؛ کیدری، ۱۴۱۶، ۵۳۴) نسبت به این جرائم توبه و عفو می‌تواند راهکاری برای رفع معضل اعمال مجازات به شمار آید؛ لذا الزام به جداسازی در این موضع، جایز نمی‌باشد. چراکه از سویی مطابق قاعده تسلیط، انسان بر جسم خویش، سلطه دارد (خمینی، بی تا، ۱، ۴۲؛ منتظری، ۱۴۰۹، ۱، ۴۹۵) و مطابق این سلطه، ممانعت وی از تجاوز غیر بر آن جایز می‌باشد؛ لذا در ارتباط با قل بی گناه اولاً الزام به جداسازی به نوعی تعرض بر جسم او به شمار می‌رود که مطابق قاعده تسلیط محکوم می‌باشد. در ثانی تحمیل رنج و دشواری این عمل در حق او عسر و حرجی ناروا به شمار می‌رود که آن را صرفاً به سبب جرم دیگری متحمل گردیده است و چنین امری مطابق اصل شخصی بودن مجازات و قاعده وزر، محکوم می‌باشد. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۴، ۱۵۸) از سوی دیگر، هدف از اجرای حدود الهی، اصلاح مجرم و عدم تکرار جرم می‌باشد (منتظری، ۱۴۲۹، ۸۴؛ منتظری، ۱۴۰۹، ۳، ۴۹۲) و در فرض توبه و

^۱ - لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ (انعام، ۱۵۱؛ اسراء، ۳۳)

پشیمانی او چنین مقصودی، بدون اعمال مجازات، حاصل می‌آید. اما در فرض عدم توبه یا تکرار جرم پس از توبه؛ خالی ماندن جرم فرد از مجازات، از یک سو ابطال حدود الهی است که نسبت به آن نهی گردیده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸، ۱۱) و از سوی دیگر مقدمه‌ای برای شیوع فساد به شمار می‌رود؛ چراکه خالی ماندن جرم چنین شخصی از مجازات و اطمینان او بر عدم مجازات به واسطه شرایط خاص جسمانی‌اش در واقع، فرصتی است برای ارتکاب جرائم بیشتر توسط او. بنابراین در این موضع، الزام به جداسازی اگرچه مستلزم تحمیل سختی و مشقت بر قل بی‌گناه می‌باشد، اما از باب دفع افسد به فاسد عقلاً واجب می‌گردد. (خوئی، ۱۴۱۳، ۲، ۲۲۹)

اما در حالتی که علاوه بر مشقت ناشی از جراحی، جداسازی مستلزم نقص یا اتلاف عضو قل بی‌گناه گردد، یقیناً در این حالت الزام به فصل فاقد مشروعیت است؛ چراکه به‌طور قطع در این موضع یا در هر موضع دیگر، مراد از ضرر بی‌گناه که مورد چشم پوشی واقع می‌گردد، ضرری ناچیز است که در مقابل آن ضرری بیشتر واقع گردیده است؛ همچون رنج حاصل از جراحی که اگرچه برای بی‌گناه به نوعی ضرر به شمار می‌رود، اما در مقابل، عدم اجرای مجازات ضرری به مراتب بیشتر را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر این قسم از مشقت به واسطه آنکه عادتاً قابل تحمل می‌باشد، مشمول قاعده عسر و حرج واقع نمی‌گردد (سیستانی، بی تا، ۳۳۵) اما در مواردی که جراحی، ضرری معتنا به چون نقص یا اتلاف عضو یا اتلاف نفس را بر بی‌گناه تحمیل گرداند، چنین امری از نظر شرع محکوم می‌باشد و الزام به جداسازی با وجود آن فاقد مشروعیت است. در این حالت عسر و حرج ناشی از جراحی عادتاً قابل تحمل نبوده، لذا مشمول قاعده لاجرح گردیده و به سبب آن حکم الزام به فصل به واسطه مضیقه‌ای که بر بی‌گناه تحمیل می‌گرداند، مرفوع می‌گردد. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۸۲) و از منظر دیگر، در این موارد به واسطه چنین موانعی، اصل مشروعیت اجرای حد نیز با شبهه روبرو گردیده و در نتیجه، عروض شبهه منجر به سقوط حد می‌گردد.

۲-۲-۴- الزام به جداسازی به منظور استیفای حق الناس

چنانچه جرم ارتكابی، ناقض حق الناس به شمار رود و جداسازی به منظور استیفای حق الناس باشد، گاه متعلق حق، حق فردی و گاه حق عامه می‌باشد. در فرضی که متعلق حق، حق فردی و اعمال مجازات منوط بر جداسازی باشد، در فرضی که جراحی صرفاً عسر و حرج را بر قل بی‌گناه تحمیل نماید و مواردی چون نقص یا اتلاف عضو را در پی نداشته باشد، چنین عسر و حرجی به واسطه قابل تحمل بودن، مشمول قاعده

لاجرح نمی‌گردد (سیستانی، بی تا، ۳۳۵) از سوی دیگر، عدم اجرای مجازات منجر به تزییع حق مجنی علیه گردیده و این امر ضرری ناروا در حق او به شمار می‌رود که برمبنای قاعده لاضرر و حکومت آن بر امور عدمی، نامشروع تلقی می‌گردد (سیستانی، بی تا، ۳۳۱) لذا در این موضع در صورت مطالبه ذیحق از باب مقدمه واجب، الزام به جداسازی واجب می‌گردد. (سبحانی، بی تا، ۱، ۴۱۹؛ الوسائل الی الرسائل، ۷، ۱۰۹) اما چنانچه جداسازی مستلزم نقص یا اتلاف عضو قل بی‌گناه باشد، اولاً چنین امری به واسطه قاعده لاضرر محکوم می‌باشد، چراکه ضرری جبران ناپذیر را بر بی‌گناه تحمیل می‌گرداند. در ثانی چنین امری، مشقتی غیرقابل تحمل را به دنبال می‌آورد که مشمول قاعده لاجرح می‌گردد. این در حالی است که ذیحق به واسطه تسلط بر حق خویش، مجاز به اعمال حق و به تبع آن مجاز به الزام به جداسازی است. این در حالی است که در مقام تعارض قاعده سلطنت با لاضرر و لاجرح، نفی ضرر و حرج با عنوان ثانوی بر قاعده تسلیط، حاکم گردیده و قلمرو سلطه شخص را محدود به حالت عدم اضرار و حرج بر غیر می‌نماید (بجنوردی، ۱۴۰۱، ۱، ۳۷۱) چراکه اعتبار قاعده تسلیط بر پایه بنای عقلاست و درجایی که مستلزم حرج یا ضرر برای غیر باشد، بنای عقلا چنین امری را مشروع نمی‌داند (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱، ۱۵۶) در نتیجه الزام به جداسازی در این موضع فاقد مشروعیت است.

چنانچه گفته شود فرض عدم مجازات، مستلزم اضرار ذیحق می‌باشد و در نتیجه قاعده لاضرر در ارتباط با ذیحق نیز جریان می‌یابد و در تعارض با جریان قاعده لاضرر و لاجرح در جانب دیگر می‌باشد. در پاسخ باید گفت؛ با توجه به امتنانی بودن قاعده لاضرر، جریان این قاعده در جایی که تضرر به غیر را حاصل آورد، با اشکال روبروست؛ چراکه ایراد ضرر به غیر، خلاف امتنان و در تضاد با مقتضای این قاعده می‌باشد. لذا در فرض اینکه امر دایر بین اضرار (اضرار بی‌گناه در فرض استیفای حق و الزام بر جداسازی) و تضرر (تضرر ذیحق در فرض عدم اعمال مجازات و چشم پوشی از حق) باشد، لا ضرر در هیچ یک از طرفین جریان نمی‌یابد. (بجنوردی، ۱۴۰۱، ۱، ۲۶۷) از سوی دیگر قاعده لاجرح نیز امتنانی بوده و نحوه بیان و مفاد آن با قاعده لاضرر یکسان است، لذا دلیلی بر حکومت یکی بر دیگری نمی‌باشد و در فرض تعارض هر دو از اعتبار ساقط می‌گردند. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۱۰۱) در نتیجه در فرض مذکور با کنار نهادن قاعده لاضرر و لاجرح نسبت به طرفین، به منظور حل مشکل به اطلاعات یا عمومات دیگر رجوع می‌گردد و در فرض عدم، مرجع اصول عملیه می‌باشد. در فرض مذکور الزام به جداسازی در تضاد با عموماتی چون «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام، ۱۶۴) و اصل شخصی بودن مجازات می‌باشد، زیرا در این فرض الزام جداسازی به

سبب گناه غیر، ضرری جبران ناپذیر را بر غیر مستحق تحمیل می‌گرداند. لذا رجوع به قاعده وزر و اصل شخصی بودن مجازات در این موضع، الزام به جداسازی را عملی غیر مشروع می‌گرداند.

تمام این موارد در فرضی است که جداسازی تنها راه ممانعت از تأثیر مجازات به شمار رود، اما در مواردی که راهکار دیگری برای اعمال مجازات وجود داشته باشد، از باب جمع بین الحاقین، الزام به جداسازی جایز نمی‌باشد. به عنوان نمونه در ارتباط با قتل نفس اگرچه مجازات ابتدائی قصاص می‌باشد و ولی دم از باب تسلیط بر حق، مجاز به اعمال آن و الزام بر فصل است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱، ۱۲۵) اما در مقابل، قل بی‌گناه نیز از باب تسلیط بر نفس، مجاز به ممانعت از فصل می‌باشد. در این حالت ترجیح یکی از طرفین بر دیگری ترجیح بلامرجه و ترک هر دو طرف نیز منجر به تضییع حقوق آنان می‌گردد و چنین امری در تضاد با عدالت و انصاف می‌باشد. لذا به منظور رعایت مصلحت هر دو و جمع بین حق ولی دم و قل بی‌گناه، قصاص به دیه، بدل می‌گردد. همچنین مطابق قاعده میسور در جایی که اعمال مجازات به نحو کامل معذور گردد، آن مقدار از مجازات که مقدور می‌باشد، اعمال می‌گردد و این قاعده نیز تبدیل قصاص به دیه را که انطباق با قاعده عدل و انصاف است، تأیید می‌نماید.

در فرض دیگر ممکن است متعلق حق، حق عموم باشد، در این موضع می‌توان گفت با توجه به تقدم مصلحت عامه بر حق فردی، الزام به جداسازی، دارای وجهه شرعی است. لذا اولاً برای قل بی‌گناه بر مبنای قاعده سلطنت بر نفس، حقی برای ممانعت از جراحی نمی‌باشد؛ چراکه مصلحت با عنوان ثانویه حاکم بر قاعده تسلیط می‌باشد و محدوده آن را تنگ می‌کند. (حکیم، ۱۴۲۷، ۱۷) از سوی دیگر قاعده لاضرر نیز در ارتباط با قل بی‌گناه کارساز نیست؛ زیرا عدم اجرای مجازات، اضرار عمومی را به دنبال خواهد داشت و در موضع تعارض ضررین، عقل به ارتکاب اخف ضررین و دفع افسد به فاسد حکم می‌نماید. (خوئی، ۱۴۱۳، ۲، ۲۲۹) به عبارت دیگر در مقام اضطرار بر ارتکاب احد محذورین، بر مبنای «الضرورت التي تتقدر بقدرها» عقل به ارتکاب اقل محذورین و احتراز از اکثر و اشد الحرمه، حکم می‌کند (جزائری، ۱۴۱۹، ۶، ۶۴۴)

همچنین از منظر دیگر می‌توان گفت در این موضع عقل با دو مصلحت روبروست که رعایت هر دو در مقام عمل مقدور نمی‌باشد، لذا در مقام تراحم مصلحتین عقل به تقدم اهم بر مهم حکم می‌کند (مطهری، بی‌تا، ۱۹، ۱۲۲) در نتیجه در این موضع از باب تقدم اهم بر مهم، مصلحت عامه بر مصلحت فرد مقدم می‌گردد و مطابق آن الزام به جداسازی، مشروع تلقی می‌گردد.

۳-۲-۴- اعمال مجازات پس از جداسازی

در ارتباط با این مسأله که آیا اعمال مجازات بر مجرم بلافاصله پس از جداسازی جایز است یا آنکه بر مبنای عدم جواز اجرای مجازات بر بیمار، تا بهبودی کامل او به تأخیر می‌افتد، نوع مجازات تأثیر بسزایی دارد. چنانچه مجازات از جمله مجازات‌های سالب حیات به شمار رود، اعمال آن پس از جراحی بر مجرم بلامانع می‌باشد و نیازی به تأخیر مجازات به منظور بهبود او نمی‌باشد؛ چراکه اطلاق و عموم ادله در مجازات‌های سالب حیات چون قتل و رجم دال بر وجوب اجرای بدون تأخیر آن بر مریض می‌باشد. از آن جهت که در مریض سببی برای تأخیر مجازات در این موضع وجود ندارد؛ زیرا متعلق مجازات ازهاق نفس او می‌باشد که در این امر مریض و غیر مریض یکسانند. (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲، ۴۶۵؛ قمی، بی تا، ۲۴۷) اگرچه در مواردی نظیر رجم، چنانچه جرم با اقرار مجرم ثابت شده باشد و امکان توبه یا رجوع از اقرار برای او وجود داشته باشد، با ملاحظه ابتناء حدود بر تخفیف و در آن به واسطه شبهه، همچنین لزوم احتیاط در دماء، تأخیر حد تا بهبود مریض خالی از قوت نمی‌باشد. (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ۱، ۵۲۱؛ قمی، بی تا، ۲۴۷) لذا در ارتباط با دوقلوی به هم چسبیده نیز چنانچه متعلق حق از جمله حدودی باشد که امکان توبه یا رجوع از اقرار نسبت به آن وجود داشته باشد، قول به تأخیر حد تا بهبود قل مجرم پس از جداسازی دارای قوت می‌باشد. اما در فرضی که امکان توبه و رجوع برای او نباشد و تأخیر حد نیز تأثیری در مجازات او نداشته باشد، اعمال مجازات پس از جداسازی و بدون تأخیر نیز جایز می‌باشد.

اما چنانچه مجازات، حدی چون جلد باشد که وضعیت جسمانی مجرم در آن مؤثر است، در این حالت به واسطه مواردی چون خوف از تشدید بیماری یا تلف بیمار به سبب شرایط جسمانی نامساعد، حد در زمان بیماری جاری نمی‌گردد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲، ۲۰۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ۱، ۵۲۳) به عبارت دیگر در حالت بیماری، به واسطه شرایط جسمانی بیمار، تعذیب حاصل از حد بیش از حد متعارف آن می‌باشد و این امر ضرری نامشروع بر مجرم به شمار می‌رود که به سبب آن اجرای حد به تأخیر می‌افتد. لذا در بحث حاضر نیز چنانچه مجازات از قبیل جلد یا مواردی باشد که شرایط جسمانی شخص در آن مؤثر است، اجرای مجازات بر قل مجرم را پس از جداسازی تا سپری شدن دوران نقاهت و بهبودی کامل او به تأخیر می‌اندازد.

۳-۴- امکان جداسازی و نجات یکی از قل‌ها

در فرضی که پس از جراحی، صرفاً برای یکی از قل‌ها امکان حیات وجود داشته باشد، چند حالت

متصور است؛ اولین حالت، فرضی که زنده ماندن یکی از قل‌ها به نحو اتفاقی و بدون اختیار تیم پزشکی صورت گیرد.

در حالت دیگر ممکن است، به واسطه شرایط مساعد جسمی، برای یکی از قل‌ها به نحو مشخص پس از جداسازی، امکان حیات وجود داشته باشد و در فرض دیگر ممکن است احیاء یکی از قل‌ها به اختیار تیم پزشکی صورت گیرد.

در فرض اول، یعنی حالتی که زنده ماندن یکی از قل‌ها به نحو اتفاقی و بدون دخالت تیم پزشکی صورت پذیرد، جداسازی از چند لحاظ نامشروع تلقی می‌گردد؛ اولاً در این فرض امکان از بین رفتن قل بی-گناه نیز وجود خواهد داشت؛ لذا جداسازی ضرری جبران ناپذیر را بر او تحمیل می‌گرداند که به واسطه گناه غیرمحمول گردیده است و چنین امری مطابق قاعده لاضرر نامشروع به شمار می‌رود. در ثانی مرگ قل بی-گناه در واقع مجازات او به سبب جرم دیگری به شمار می‌رود، این در حالی است که یکی از اساسی‌ترین مبانی در حقوق کیفری اسلام، اصل شخصی بودن مجازات می‌باشد که به واسطه آن هر شخصی فقط مسؤول عواقب و نتایج اعمال و رفتار خویش می‌باشد و مؤاخذه فرد در مقابل عمل دیگری، شایسته نیست (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۴، ۱۶۶) لذا با وجود علم اجمالی بر اتلاف یکی از قل‌ها و احتمال فوت بی‌گناه، از آنجاکه قتل بی‌گناه عملی حرام به شمار می‌رود، به منظور اجتناب از حرام، اصل احتیاط بر مبنای وجوب دفع ضرر محتمل، اجتناب از جداسازی را اقتضاء می‌نماید.

چنانچه مطابق فرض دوم، امکان حیات صرفاً برای قل جانی، موجود باشد، در این حالت نیز یقیناً جداسازی فاقد مشروعیت است. اما در حالتی که در فرض دوم، امکان حیات برای قل بی‌گناه فراهم باشد یا درحالی که مطابق فرض سوم، احیاء یکی از قل‌ها به اختیار تیم پزشکی باشد، این مسأله قابل بررسی است که آیا در مجازات سالب حیات، مرگ قل جانی در اثناء جراحی یا به اختیار تیم پزشکی می‌تواند جایگزینی برای مجازات قرار گیرد یا خیر؟

۱-۳-۴- مشروعیت تبدیل مرگ در اثناء جراحی به مجازات سالب حیات

چنانچه بیان گردید گاه پس از جراحی صرفاً برای یکی از قل‌ها، امکان حیات وجود دارد و مسأله‌ای که در این فرض، نیازمند بررسی است این است که در فرض امکان حیات برای قل بی‌گناه یا در فرض احیاء یکی از دو قل به اختیار تیم پزشکی، آیا مرگ قل مجرم در حین جراحی یا به انتخاب تیم پزشکی را می‌توان

جایگزینی برای مجازات سالب حیات قرار داد تا با عملیات جراحی هم از تأثیر عقوبت بر قل بی‌گناه پیشگیری شود، هم اعمال مجازات بر قل مجرم صورت پذیرد یا خیر؟ جواز چنین امری، ممکن است از چند جهت، قابل مناقشه به نظر آید:

اولاً دخالت مستقیم پزشک به عنوان مأمور اجرای حکم و گرفتن جان مجرم توسط او از نظر اخلاقی با رسالت پزشک در معالجه و نجات جان بیمار در تضاد باشد.

ثانیاً برای هر جرمی در شریعت، مجازات خاص و شیوه خاصی برای اعمال آن در نظر گرفته شده؛ به عنوان مثال ممکن است برای جرمی رجم، مجازات سالب حیات به شمار رود و در جرم دیگر قتل با شمشیر و... لذا مرگ در حین جراحی نه تنها تشریح غیر مجاز بلکه مخالف با حکمت و اهداف شریعت در تعیین نوعی خاص از مجازات است.

ثالثاً از جمله مقاصد شرع در تشریح عقوبت، چشیدن درد ناشی از آن به وسیله مجرم می‌باشد و تألم مجرم از لوازم مجازات به شمار می‌رود. در حالی که مرگ در حین جراحی در واقع مجازات در حین بیهوشی است که در آن تألم مجرم منتفی است.

بررسی مشروعیت یا عدم مشروعیت تبدیل مرگ در حین جراحی به مجازات سالب حیات، نیازمند بررسی دقیق هر یک از این امور می‌باشد.

۱-۱-۳-۴- تناقض اعمال مجازات توسط پزشک با رسالت او

در بدو امر آنگونه که بیان شد، ممکن است مداخله مستقیم پزشک در اجرای حکم، منافی با رسالت او در درمان بیمار و نجات جان او به نظر آید. آنگونه که نسبت به این امر، مناقشات بسیاری از سوی علما مطرح گردیده است و مطابق آن حتی حضور پزشک در محل اجرای حکم و نقش نظارتی او بر اعمال مجازات نفی گردیده است. (آزمند، محمودیان، ۱۳۹۳) در پاسخ به این مناقشات باید گفت اولاً از حیث اخلاقی، رسالت پزشک علاوه بر درمان و نجات جان بیمار، کاهش درد و رنج او نیز می‌باشد؛ لذا در حالی که ممانعت از مرگ شخص، ممکن نیست، رسالت پزشک ایجاد بستری است که در آن فرد با درد و رنج کمتر به استقبال مرگ رود. از سوی دیگر در بسیاری موارد مداخله پزشک در اعمال مجازات بر مبنای قانون و به واسطه حکم حکومتی است که پزشک به عنوان شهروند موظف است به آن گردن نهد و از همه مهمتر در این موضع، علم و تکنولوژی پزشکی در راستای حفظ منافع عموم قرار می‌گیرد که مقدم بر منفعت

شخص می‌باشد؛ لذا عمل پزشک را نمی‌توان غیراخلاقی و در تضاد با رسالت او دانست. (آزمند، محمودیان، ۱۳۹۳)

همچنین از منظر شرعی، غرض شارع به اعمال مجازات توسط مباشری معین تعلق نگرفته است، بلکه اعمال مجازات از جمله افعال نیابت بردار به شمار می‌رود که توکیل نسبت به آن صحیح می‌باشد، خواه متعلق مجازات حق‌الله باشد یا حق‌الناس. (طوسی ۱۴۰۷، ۵، ۱۸۱؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷، ۲، ۳۳۹) چراکه اولاً اجماع فقها در این باب، مؤید این امر است (حائری، بی تا، ۴۳۶؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ۵، ۲۶) ثانیاً اشتراط مباشرت در اعمال مجازات مستلزم حرجی است که شرع آن را نفی نموده است (حائری، بی تا، ۴۳۶) ثالثاً تولیت آن به نحو مستقیم در شأن حاکم جامعه مسلمین نمی‌باشد؛ لذا سیره حکام مسلمان، مأمور نمودن افرادی به منظور اقدام بر این امر است؛ آن‌گونه که سیره نبی گرامی اسلام(ص) نیز گویای این امر می‌باشد. (علامه حلی، بی تا، ۱۵، ۴۶) از سوی دیگر از لحاظ شرعی، توکیل در این امر شرایط خاصی را ایجاب نمی‌کند؛ لذا اطلاق ادله دال بر جواز تولیت آن توسط پزشک می‌باشد و از این حیث اشکالی بر پذیرش این شیوه از مجازات وارد نمی‌باشد.

۲-۱-۳-۴- حصری بودن شیوه‌های مجازات

با توجه به ذکر برخی شیوه‌های مجازات در متون دینی گاه این شبهه حاصل می‌گردد که شیوه‌های منصوص شرعی، جنبه تعبدی و حصری داشته لذا با ملاحظه موضوعیت این شیوه‌ها، عدول از آنان به شیوه دیگر و اعمال مجازات از طریقی دیگر، نامشروع و فاقد وجهه شرعی به شمار می‌رود. در ارتباط با مجازات‌های سالب حیات، مسأله انحصار یا عدم انحصار شیوه مجازات در قالب سه بخش قابل بررسی است؛ اعدام تعزیری، اعدام قصاصی، اعدام حدی.

۱-۲-۱-۳-۴- اعدام تعزیری^۱

مراد از اعدام تعزیری، مجازات مرگی است که به واسطه حاکم بر مبنای مصلحت او در برخی از جرائم

^۱ - علیرغم این امر که شرط اصلی در مجازات‌های تعزیری، مادون حد بودن آن به شمار رفته و قول به مشروعیت اعدام به عنوانی نوعی از تعزیر با اشکال روبروست (حبیب‌زاده، علی پور، ۱۳۹۲) و با ملاحظه این امر که بررسی اصل مشروعیت یا عدم مشروعیت اعدام تعزیری، خارج از مجال پژوهش حاضر می‌باشد، بحث از آن صرفاً به واسطه رواج این مجازات به عنوان مجازاتی قانونی، مطرح گردیده است.

تعیین می‌گردد. در ارتباط با این نوع اعدام، با توجه به محوریت نقش حاکم جامعه مسلمین در تعیین میزان و کیفیت تعزیرات، در مشروعیت و جواز تبدیل آن به شیوه‌های دیگر، چندان جای بحث نیست؛ چراکه مجازات‌های تعزیری بر مبنای مصلحت حاکم و به عبارت دیگر «بما یراه الحاکم» می‌باشد، لذا تغییر و تبدیل آن نیز منوط به صلاحدید حاکم می‌باشد. (صافی گلپایگانی، بی تا، ۹۸؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ۱۶۴)

لذا در بحث دوقلوهای به هم چسبیده بر مبنای مصلحت نجات جان بی‌گناه می‌توان مرگ در حین جراحی را به عنوان روشی برای اعدام تعزیری برشمرد.

۲-۱-۳-۴- اعدام قصاصی

مراد از اعدام قصاصی، نوعی از اعدام است که در برابر قتل عمد اجرا می‌گردد. در رابطه با شیوه‌های این اعدام، سه دیدگاه در میان فقها مطرح گردیده است؛ گروهی مماثله و همانندی در قصاص را شرط دانسته‌اند (حسینی، بی تا، ۱۱، ۱۱۳) گروه دیگر در اجرای قصاص، قائل به موضوعیت شمشیر گردیده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۲۱۴؛ شهید ثانی، ۴۱۰، ۲، ۴۱۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۸، ۲، ۵۲۱) در مقابل گروه دیگر از فقها حصری بودن شیوه قصاص را نفی نموده قائل به جواز به کار بردن شیوه‌های نوین قصاص گردیده‌اند. (خمینی، بی تا، ۲، ۵۳۵؛ حکیم، ۱۴۲۷، ۴۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۳، ۳۷۱)

قول به لزوم مماثله و همانندی میان جرم و مجازات در میان فقهای امامیه قول شاذی است که به ابن جنید و ابن ابی عقیل از متقدمین نسبت داده شده است. (حسینی، بی تا، ۱۱، ۱۱۳) مطابق قول این گروه از فقها ابزار و شیوه قصاص تابع ابزار و شیوه‌ای است که قاتل به وسیله آن قتل را مرتکب گردیده، لذا قصاص او به همان شیوه‌ای اجرا می‌گردد که جنایت را مرتکب گردیده است. مستند این قول اولاً آیه ۱۹۴ سوره بقره می‌باشد که در آن چنین آمده: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» با این استدلال که آیه شریفه، تعدی به مانند آنچه نسبت به شخص صورت را گرفته را لازم دانسته؛ چراکه به لفظ امر به آن حکم نموده است. لذا از آیه شریفه لزوم مماثلت در قصاص که نوعی تعدی بر شخص به شمار می‌رود، برداشت می‌گردد.

این دلیل از آن جهت مخدوش است که اولاً آیه شریفه به قرینه صدر آیه، در ارتباط با جواز جهاد با کفار در ماه‌های حرام می‌باشد؛ با این مضمون که اگرچه خداوند جهاد ابتدائی در ماه‌های حرام را جایز نمی‌داند اما چنانچه تعدی و تجاوزی در این ماه‌ها از سوی کفار صورت گیرد در مقابل مسلمین نیز مجاز به جهاد

با آنان می‌باشند (طباطبائی، بی‌تا، ۲، ۶۳) اما در ادامه آیه شریفه یک حکم عام را بیان می‌نماید «فمن اعتدوا علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» در واقع آیه شریفه در صدد بیان اصل مشروعیت مقابله به مثل می‌باشد نه مماثله در کیفیت آن. (مدنی کاشانی، ۱۴۱۰، ۱۷۲) لذا در رابطه با قصاص که نوعی تعدی به شمار می‌رود نیز آیه شریفه جواز اصل قصاص را بیان می‌دارد. به عبارت دیگر به مضمون آیات دیگر قصاص چون، النفس بالنفس و العین بالعین، اشاره دارد نه آنکه در مقام بیان مماثله نسبت به کیفیت قصاص باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ۳۰۹)

دلیل دیگر بر این امر، روایاتی است از اهل تسنن که در برخی از کتب فقهی امامیه نقل گردیده است. همچون روایتی از پیامبر گرامی اسلام با این مضمون «مَنْ حَرَقَ حَرَقًا هَا وَ مَنْ غَرَّقَ غَرَقًا هَا» (بیهقی، ۱۴۲۴، ۴۲، ۸)

این در حالی است که اولاً استناد فقهای شیعه به این اخبار با توجه به عدم ذکر آنان در منابع روایی شیعه، مخدوش می‌باشد. ثانیاً این روایات مربوط به رخدادی خاص می‌باشند که قابلیت استناد به نحو عام را ندارند (مرعشی نجفی، بی‌تا، ۲، ۳۷۷) ثالثاً علاوه بر آنکه این روایات از حیث سندی ضعیف می‌باشند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۸، ۲۸۹؛ روحانی، بی‌تا، ۲۶، ۱۲۱) از حیث دلالی نیز در تناقض با روایات معتبری است که تعذیب قاتل در حین قصاص را نامشروع شمرده‌اند. کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۹۷؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۵۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۹، ۱۲۸)

دلیل دیگری که برای این قول بیان گردیده، بر مبنای معیار حکم می‌باشد؛ با استدلال بر این امر که تشریح قصاص به منظور تشفی و آرامش اولیای دم می‌باشد و تشفی و آرامش کامل زمانی حاصل می‌گردد که قصاص به همان شکلی که جنایت واقع شده است، صورت گیرد. درحالی‌که چنین امری، استحسان محض و برداشت شخصی است که صلاحیت مدرک بودن برای حکم شرعی را ندارد (ترحینی، ۱۴۲۷، ۹، ۵۳۲؛ روحانی، بی‌تا، ۲۶، ۱۲۱) در نتیجه قول به لزوم مماثله در اجرای قصاص فاقد دلیل معتبر می‌باشد.

از سوی دیگر، استعمال صریح لفظ سیف، در برخی روایات باب قصاص برای گروه دوم از فقها، شبهه تعین و موضوعیت قصاص با شمشیر را حاصل آورده، چراکه در این روایات عبارت «لَا قُوْدَ اِلَّا بِالسَّیْفِ» و «لَا یُقَادُ لِاحِدٍ مِنْ اِحْدٍ اِلَّا بِالسَّیْفِ» (نوری، ۱۴۰۸، ۱۸، ۲۵۵) و مضامینی از این قبیل به کار رفته و از آنجا که استعمال ادات نفی و استثناء دال بر حصر می‌باشد، گروهی از فقها از این عبارت موضوعیت شمشیر را استنباط نموده‌اند. (مرعشی نجفی، بی‌تا، ۲، ۳۷۵) به نحوی که برخی از آنان بر این قول ادعای اجماع نیز

کرده‌اند، از جمله این افراد شیخ طوسی و صاحب جواهر می‌باشند. (طوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۱۹۰؛ نجفی، بی تا، ۴۲، ۲۹۶)

در رد ادله فوق می‌توان گفت اولاً با وجود قول مخالف در این مسأله وجود اجماع با اشکال روبروست. از سوی دیگر بر فرض وجود چنین اجماعی، با توجه به روایات موجود، اجماع مورد بحث، مدرکی به شمار می‌رود و مطابق قول اصولیون چنین اجماعی فاقد ارزش مستقل می‌باشد. (خوانساری، ۱۴۰۵، ۷، ۲۶۴)

ثانیاً استناد به این روایات از چند لحاظ مخدوش است، علاوه بر اشکالات وارده بر اصل کتاب مستدرک (خمینی، ۱۴۱۵، ۱، ۲۴۴) و سایر اشکالات سندی این روایات (گسترش در متعلقات احکام، ۹۴) از حیث دلالتی نیز روایات مذکور به نحو مطلق دلالتی بر مدعی ایشان ندارد؛ در برخی از این روایات عباراتی چون «لا یتربک یعبث به/ یتلذذ به» و «لکن یجیز/ یجاز علیه بالسیف» قرینه ایست بر عدم تعیین شمشیر؛ چراکه مطابق این عبارات، زجر دادن جانی به هنگام قصاص مورد نهی واقع شده؛ لذا به منظور تسریع در قصاص، به قتل با شمشیر امر گردیده است.^۱ در حقیقت قتل با شمشیر از آن جهت بیان گردیده است که زجر کمتری را بر جانی تحمیل می‌گرداند و شیوه ای سریع برای اجرای قصاص به شمار می‌رود. لذا این روایات قرینه ایست برای تقیید اطلاق سایر روایاتی که لفظ سیف را به نحو مطلق به کار برده اند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ۳۱۱)

از این جهت، بسیاری از فقهای معاصر، لفظ سیف را حمل بر شیوه رایج در زمان صدور روایت نموده‌اند و معتقدند شمشیر سریعترین و راحت‌ترین ابزار برای اجرای قصاص به شمار می‌رفته و از آنجا که در قصاص نفس، مطلوب ازهاق نفس است، هر آنچه که بتوان به سریع‌ترین شکل و به دور تعذیب نیل به مطلوب را حاصل آورد، می‌تواند جایگزینی برای شمشیر به شمار آید. در نتیجه بسیاری از آنان شیوه‌های نوین قصاص را به رسمیت شناخته و قائل به طریقت روش‌های سنتی و منصوص گردیده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۳، ۳۷۱؛ خمینی، بی تا، ۲، ۵۳۵؛ مرعشی نجفی، بی تا، ۲، ۳۶۹؛ حکیم، ۱۴۲۷، ۴۳)

لذا مطابق آنچه ذکر گردید، در ارتباط با دوقلوهای به هم چسبیده نیز می‌توان مرگ در حین جراحی را به عنوان شیوه‌ای برای اجرای قصاص به رسمیت شناخت.

^۱ - اجاز علیه: ای آنچه‌ه او أسرع فی قتله؛ عبارت «یجاز علیه» در روایات بر تسریع در قصاص قاتل دلالت دارد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ۳۱۱)

۳-۲-۱-۳-۴- اعدام حدی

اعدام حدی، نوعی از اعدام و مرگ می‌باشد که به وسیله شارع مقدس در برخی جرائم تعیین گردیده است. از دید بسیاری از فقها حدود، مجازات‌های منصوص شرعی است که کم و کیف آن به واسطه شرع تعیین شده است و هیچ تغییر و تبدیلی در آن به جز در قالب عناوین ثانویه روا نمی‌باشد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ۱۶۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۲، ۳۷۸؛ منتظری، بی تا، ۳، ۴۷۰)

در ارتباط با مسأله دوقلوهای به هم چسبیده و مرگ در حین جراحی، اولاً بیشتر با مورد تغییر در کیفیت اجرای حد مواجه می‌باشیم تا تبدیل آن؛ چراکه تبدیل مربوط به حالتی است که ماهیت کیفر دگرگون گردیده و از نوعی به نوع دیگر بدل گردد. درحالیکه در این مسأله، نوع کیفر یعنی مجازات سالب حیات، در هر حال ثابت می‌باشد، اما کیفیت اجرای مجازات به واسطه عروض برخی محظورات، تغییر نموده است. به عنوان نمونه در جایی که مجازات یکی از قل‌ها رجم بوده و به منظور ممانعت از فوت قل بی‌گناه ناچار به جداسازی گردیده‌ایم، چنانچه مرگ مجرم حین جراحی صورت پذیرد، در هر حال هدف مجازات یعنی ازهاق نفس حاصل آمده است. نهایت اینکه در نحوه حصول آن تغییر ایجاد شده است و از آنجا که بروز چنین تغییری به واسطه عروض محظور و در حالت اضطرار صورت پذیرفته، بر مبنای قول فقها به واسطه حصول عنوان ثانویه، مانعی برای پذیرش آن وجود نخواهد داشت.

۳-۱-۳-۴- موضوعیت تألم حین اجرای مجازات

با توجه به اینکه مرگ در اثناء جراحی، مرگی آرام و بدون درد می‌باشد، چنانچه تألم مجرم حین اجرای مجازات را شرط مأخوذ در مجازات بدانیم، یقیناً مرگ در حین جراحی را نمی‌توان به عنوان مجازات سالب حیات در نظر گرفت؛ چراکه تألم مجرم داخل در هدف مجازات می‌باشد و با این شیوه مقصود مجازات به نحو کامل محقق نمی‌گردد. اما در فرضی که در مجازات‌های سالب حیات، صرف ازهاق نفس را کافی بدانیم، اشکالی در پذیرش مرگ در حین جراحی به عنوان مجازات وجود نخواهد داشت؛ چراکه هدف از مجازات یعنی سلب حیات، به واسطه آن تأمین می‌گردد.

با نگاهی اجمالی به اقسام مجازات، آنچه به نظر می‌رسد این است که اشتراط تألم نسبت به تمامی مجازات‌ها یکسان نم‌باشد؛ چراکه در برخی موارد، ایلام و ایذاء حاصل از کیفر جزئی از ذات و ماهیت آن به شمار می‌رود و در فرض انتفاء تألم، کیفر منتفی می‌گردد. مانند مجازات جلد و تازیانه که در فرض عدم تألم،

اساساً کیفر متصور نخواهد بود (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ۱، ۱۷۵) لذا نسبت به این قسم از مجازات، قطعاً تألم شرط مأخوذ در مجازات به شمار می‌رود و اعمال مجازات در فرض تخدیر مجرم قابل تصور نمی‌باشد.

در گروهی دیگر از مجازات‌ها، اگرچه در حالت متعارف، تألم ملازم با مجازات می‌باشد اما شکل دهنده ذات و ماهیت کیفر به شمار نمی‌رود. مجازات‌های سالب حیات از این نوع می‌باشند؛ چراکه مقصود اصلی کیفر، سلب حیات از مجرم و ازهاق نفس به شمار می‌رود. حال چنانچه مجازات به نحو معمول اعمال گردد، میزانی از تألم را نیز به همراه خواهد داشت. لذا در ارتباط با این قسم مجازات اشتراط یا عدم اشتراط تألم مورد تردید می‌باشد. مطابق تقسیم بندی مذکور از مجازات‌های سالب حیات، بحث حاضر در سه بخش اعدام حدی، اعدام تعزیری و اعدام قصاصی قابل بررسی است.

در ارتباط با اعدام قصاصی، فقها مطلوب را صرفاً ازهاق نفس دانسته‌اند (مرعشی نجفی، بی تا، ۳، ۱۴۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۱۰، ۶۷) بدین منظور به انحاء مختلف از تعذیب قاتل حین قصاص نهی گردیده است؛ خواه به واسطه انجام آن با آلتی کند باشد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۱، ۲۷۰) خواه به واسطه مثله کردن (طوسی، ۱۴۰۸، ۴۳۸) یا امری دیگر. در مقابل شرع مقدس همواره بر سریع‌ترین شیوه‌ها که زجر کمتری را بر قاتل تحمیل گرداند، توصیه نموده است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۷۹) لذا اجرای قصاص حین بیهوشی نه با طبیعت کیفر منافی است، نه با اطلاق ادله قصاص. چراکه مطابق این ادله نفس در مقابل نفس (النفس بالنفس) واقع شده و هدف سلب حیات مجرم می‌باشد. لذا در فرض شک در مشروعیت تخدیر، اصالة الاباحه بر جواز آن حکم می‌نماید. همچنین توصیه شرع بر به کارگیری شیوه‌های آسان و سریع در اعمال قصاص نیز مؤید این قول است. لذا اگرچه اساس قصاص بر رعایت مماثله و مساوات میان جنایت و مجازات می‌باشد، اما مساوات میان درد حاصل از جنایت و درد ناشی از مجازات اولاً ناممکن است در ثانی غیر مشروع می‌باشد؛ زیرا از سویی میزان درد حاصل از جنایت قابل تخمین نیست تا مساوات آن را حین قصاص شرط بدانیم و از سوی دیگر، در فرض وقوع جنایت به شیوه دردناک، شرع صرفاً حق قصاص را به شیوه معمول و متعارف جایز دانسته و از مماثله و اعمال قصاص به روش جنایت منع نموده است (کلینی، ۱۴۰۷، ۷، ۲۷۹؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۵۷) لذا جواز اجرای قصاص در حالت تخدیر، مطابق آنچه ذکر گردید بلامانع می‌باشد، به جز اینکه همانطور که بیان گردید، شرع مقدس، قصاص به نحو متعارف بدون افراط را حق ولی دم می‌داند، لذا ولی دم محق خواهد بود که اعمال قصاص را به نحو متعارف طلب نموده و از اجرای آن به شیوه نامتعارف چون قصاص در حین تخدیر جانی ممانعت نماید. از سوی دیگر اعمال قصاص در حالت متعارف، میزانی از

درد را بر جانی تحمیل می‌گرداند که مقتضای مجازات به شمار می‌رود و ولی دم حق مطالبه آن و ممانعت از تخدیر را خواهد داشت. لذا تخدیر حین اجرای قصاص، اگرچه با ماهیت قصاص به عنوان مجازات سالب حیات منافی نمی‌باشد اما با قصاص به عنوان حق خاص در تضاد است. آنچه مبرهن است اینکه حق مطالبه قصاص به نحو متعارف در فرضی است که جانی در حالت متعارف بوده و اعمال قصاص بدین نحو بر او ممکن باشد، اما در ارتباط با بحث حاضر یعنی مجازات دوقلوی به هم چسبیده، با توجه به شرایط خاص این قسم از افراد و محظورات اعمال قصاص در مورد آنان، پذیرش قصاص در حین تخدیر و جایگزین نمودن مرگ حین جراحی از باب اضطرار خالی از اشکال می‌باشد. لذا ولی دم مختار است به انتخاب این شیوه از قصاص یا رضایت به دریافت دیه.

در ارتباط با اعدام حدی، با توجه به تعیین کم و کیف آن از سوی شرع و عدم جواز تغییر و تبدیل در آن، همانطور که ذکر گردید در حالت متعارف، عدول از شیوه‌های منصوص و متعین شرعی جایز نمی‌باشد؛ لذا درد حاصل از کیفر داخل در مفهوم کیفر و جزئی از کیفر به شمار می‌رود، چراکه اگرچه هدف از اعدام حدی نیز سلب حیات مجرم می‌باشد، اما اجرای آن باید به همان شیوه متعین صورت پذیرد و دخل و تصرف در آن حتی به واسطه تخفیف درد، جایز نمی‌باشد. لذا عدم جواز تخدیر در ارتباط با اعدام حدی، مربوط به ذات حد و ویژگی‌های مختص به آن می‌باشد. در هر صورت، قول به عدم جواز تخدیر، مربوط به حالتی است که اجرای حد به شیوه منصوص ممکن باشد. اما در مواجهه با محاذیر حاصل از اجرای حد در ارتباط با دوقلوهای به هم چسبیده، با شرایط اضطراری ای روبرو می‌باشیم که به واسطه عروض عنوان ثانویه، دخل و تصرف در مجازات جایز می‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ۱۶۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ۲، ۳۷۸؛ منتظری، بی تا، ۳، ۴۷۰) لذا در این مورد، پذیرش مرگ حین جراحی به عنوان اعدام حدی بلامانع به شمار می‌رود. در ارتباط با اعدام تعزیری با توجه به فقدان موانع مذکور در دو قسم دیگر و تبعیت کم و کیف آن از اراده و صلاحدید حاکم، سخت‌گیری کمتری نسبت به تغییر و تبدیل در آن وجود دارد. لذا در بحث دوقلوهای به هم چسبیده با توجه به توقف مجازات بر جراحی، به راحتی می‌توان مرگ حین جراحی را بدلی برای اعدام تعزیری به شمار آورد.

نتیجه گیری

مهمترین نتایجی که از پژوهش حاضر با بررسی مشروعیت و عدم مشروعیت الزام به جداسازی به

- منظور اعمال مجازات بر دوقلوهای به هم چسبیده حاصل آمد، عبارت است از:
- ۱- الزام به جداسازی در فرضی موضوعیت می یابد که اولاً دوقلوی به هم چسبیده متعدد باشد. ثانیاً جرم ارتكابی آنان متفاوت بوده یا اینکه صرفاً یکی از آنان مرتکب جرم گردیده باشد. ثالثاً جداسازی تنها راهکار ممانعت از تأثیر عقوبت یکی بر دیگری باشد. رابعاً جداسازی ایمن بوده و مرگ دوقلوها را به دنبال نداشته باشد.
 - ۲- در فرض امکان جداسازی، چنانچه متعلق مجازات حق الله باشد، الزام به جداسازی در فرض عدم توبه قل مجرم یا تکرار مجازات از سوی او چنانچه اتلاف یا نقص عضو را به دنبال نداشته باشد، مشروعیت می یابد.
 - ۳- چنانچه مجازات به منظور استیفای حق الناس باشد و متعلق حق، حق فردی جداسازی در صورتی مشروع است که ضرر معتناهی را نسبت به بی گناه به دنبال نیاورد در غیر این صورت ذیحق، مجاز به اعمال حق خویش و الزام به جداسازی نمی باشد.
 - ۴- چنانچه مجازات به منظور استیفای حق الناس باشد و متعلق حق، حق عامه الزام به جداسازی بر مبنای تقدم مصلحت عامه بر مصلحت فردی جایز می باشد.
 - ۵- در فرض جداسازی، در مجازات های سالب حیات، پس از جداسازی دلیلی بر تأخیر مجازات مجرم تا بهبود او وجود ندارد اما در مواردی که رجوع مجرم یا توبه او منجر به سقوط مجازات گردد، از باب احتیاط اعمال مجازات تا بهبود کامل مجرم به تأخیر می افتد.
 - ۶- در فرضی که پس از جداسازی امکان حیات برای یکی از قل ها به نحو اتفاقی وجود داشته باشد، الزام جداسازی به سبب احتمال فوت بی گناه نامشروع می باشد.
 - ۷- در فرض امکان حیات برای قل بی گناه یا اختیار تیم پزشکی در نجات یکی از قل ها، مرگ حین جراحی را از باب اضطرار می توان جایگزینی برای مجازات های سالب حیات قرار داد.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آرمند، سجاد، محمودیان، فرزاد (۱۳۹۳)، بررسی اخلاقی مشارکت پزشک در اجرای مجازات های قانونی محکومان، مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره هفتم، شماره اول.

- ۳- بجنوردی، محمد (۱۴۰۱)، قواعد فقهیه، مؤسسه عروج، تهران، چاپ سوم.
- ۴- بیهقی، ابوبکر (۱۴۲۴ ق)، السنن الكبرى، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم.
- ۵- ترحینی، سید محمد حسین (۱۴۲۷ ق)، الزبده الفقهیه، دار الفقاہه للطباعه و النشر، قم، چاپ چهارم.
- ۶- جزائری، محمد جعفر (۱۴۱۹ ق)، منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه، مؤسسه دار الکتب، قم.
- ۷- حائری، سید محمد (بی‌تا)، کتاب المناهل، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۸- حبیب زاده، محمد جعفر، علی پور، عادل (۱۳۹۲)، منع مجازات اعدام تعزیری در فقه امامیه، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره نهم.
- ۹- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۱۰- حسینی، جواد بن محمد (بی‌تا)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه- التقدیمه، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
- ۱۱- حکیم، سید محمد سعید (۱۴۲۷)، مسائل معاصره فی فقه القضاء، دار الهلال، نجف، چاپ دوم.
- ۱۲- خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵)، انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
- ۱۳- خمینی، سید روح الله، (بی‌تا)، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ اول.
- ۱۴- خمینی، سید روح الله، (بی‌تا)، کتاب البیع، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول.
- ۱۵- خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۱۶- خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۳)، مصباح الاصول (مباحث الالفاظ)، مکتبه الداوری، قم، چاپ اول.
- ۱۷- روحانی، سید صادق (بی‌تا)، فقه الصادق (ع)، بی‌جا.
- ۱۸- سبحانی، جعفر (بی‌تا)، ارشاد العقول الی مباحث الاصول، مؤسسه امام صادق (ع)، قم.
- ۱۹- سبزواری، سید عبد‌الأعلی (۱۴۱۳)، مهذب الاحکام، مؤسسه المنار- دفتر آیه الله، قم.
- ۲۰- سیستانی، سید علی (بی‌تا)، قاعده لاضرر و لاضرار، بی‌جا.
- ۲۱- شهید ثانی، زین‌الدین (۱۴۱۰ ق)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول.
- ۲۲- صافی گلپایگانی، لطف الله (بی‌تا)، التعزیر، احکامه و حدوده، بی‌جا.
- ۲۳- طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸)، ریاض المسائل- الحدیثه، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۲۴- طباطبائی، محمد حسین (بی‌تا)، المیزان فی التفسیر القرآن، انتشارات اسماعیلیان، قم.

- ۲۵- طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۷) الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۲۶- طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الاحکام، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
- ۲۷- طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸)، الوسيله الى نیل الفضيله، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، چاپ اول.
- ۲۸- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، (۱۴۱۷)، الدروس الشرعیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.
- ۲۹- علامه حلی، حسن، تذکره الفقهاء- الحدیثه (بی تا)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۳۰- غنی زاده، مهدیه، تولائی، علی، کیخا، محمدرضا (۱۳۹۷)، چالش‌های فقهی قصاص عضو در دوقلوهای به هم چسبیده، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۱۰، شماره ۱۸.
- ۳۱- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۲)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله- الحدود، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۳۲- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۱)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله- القصاص، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۳۳- فخر المحققین، محمد (۱۳۸۷)، ابضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
- ۳۴- قمی، محمد مومن (بی تا)، مبانی تحریر الوسيله- کتاب الحدود، بی جا، چاپ اول.
- ۳۵- کلینی، محمد (۱۴۰۷ ق)، الکافی (ط- الاسلامیه)، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
- ۳۶- کیدری، محمد (۱۴۱۶ ق)، اصباح الشیعه، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول.
- ۳۷- گلیپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۱۲)، الدر المنضود فی احکام الحدود، دار القرآن الکریم، قم، چاپ اول.
- ۳۸- محقق حلی، جعفر (۱۴۰۸)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۳۹- محقق داماد، مصطفی (۱۴۰۶)، قواعد فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم.
- ۴۰- مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۱۰)، کتاب القصاص للفقهاء و الخواص، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
- ۴۱- مرعشی نجفی، شهاب الدین (بی تا)، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، قم.
- ۴۲- مطهری، مرتضی (بی تا)، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، قم، چاپ اول.
- ۴۳- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷)، الفتاوی الجدیده، انتشارات مدرسه امام علی (ع)، قم، چاپ دوم.
- ۴۴- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵)، تعزیر و گستره آن، انتشارات مدرسه امام علی (ع)، قم، چاپ اول.
- ۴۵- منتظری، حسین علی، (۱۴۰۹)، دراسات فی ولایه الفقیه، نشر تفکر، قم، چاپ دوم.
- ۴۶- منتظری، حسین علی (بی تا)، رساله استفتائات، قم، چاپ اول.

- ۴۷- منتظری، حسین علی، (۱۴۰۹)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، مؤسسه کیهان، قم، چاپ اول.
- ۴۸- منتظری، حسین علی (۱۴۲۹)، مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، ارغوان دانش، قم، چاپ اول.
- ۴۹- مهریزی، مهدی (۱۳۷۴)، گسترش در متعلقات احکام، کاوشی نو در فقه، دوره دوم، شماره ششم.
- ۵۰- موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۲۷)، فقه الحدود و التعزیرات، مؤسسه النشر لجامعه المفید، قم، چاپ دوم.
- ۵۱- نجفی، محمدحسن (بی‌تا)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
- ۵۲- نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بیروت، چاپ اول.

۵۳- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷)، معجم فقه الجواهر، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، بیروت، چاپ اول.

۵۴- هاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۲۳)، موسوعه الفقه لاسلامی، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، چاپ اول.

۵۵- Guttmacher F. M.D. (۱۹۶۷), BIOGRAPHICAL NOTES ON SOME FAMOUS CONJOINED TWINS, Birth Defects: Original Article Series, ۳(۱).

۵۶- Guttmacher, F. M.D, Nichols, L. M.D. (۱۹۶۷), TERATOLOGY OF CONJOINED TWINS: Birth Defects: Original Article Series, ۳(۱).

۵۷- Kaufman. MH. (۲۰۰۴), The embryology of conjoined twins, Child's Nervous System, ۲۰ (۸-۹)

۵۸- Layde, PM. Erickson, J D. Falek, A. & McCarthy, B J. (۱۹۸۰), Congenital Malformation inTwins, The American Journal of Human Genetics, ۳۲(۱).

۵۹- Pepper, CK. (۱۹۶۷), Ethical and Moral Considerations in the Separation of Conjoined Twins; Birth Defects: Original Article Series, ۳(۱).